

اصول گرایى علوى و ماکیاولیسم اُموى

گردآورنده: مهدى روحى

در منطق ماکیاولیسم که معاویه از مظاهر روشن آن بود، باید از زور، بى رحمانه استفاده کرد و این شاید مهم ترین قاعده اى است که به گفته ی برخی تحلیلگران در نگاه ماکیاولى، شهریار باید مورد توجه قرار دهد؛ از جمله پس از پیروزی بر دشمن و فتح شهر، باید آن را غارت کند (1) !

امام على (عليه السلام) فرمودند:

«ای مردم! وفا، قرین راستی است و من سپری نگاه دارنده تر از وفای به عهد سراغ ندارم و کسی که بداند بازگشتن چگونه است، مکر نمی کند. ما در زمانی واقع شده ایم که بیشتر مردم، آن نیرنگ را زیرکی پندارند و نادانان، ایشان را زیرک خوانند. چه سودی می برند این نیرنگ بازان؟ خدا ایشان را بکشد! شخص زیرک و کاردان راه حيله و چاره هر کار را می داند و سبب اینکه نیرنگ به کار نمی برد، آن است که امر و نهی خدا مانع می شود و با اینکه حيله و نیرنگ را دیده و دانسته و توانایی به کار بردن آن را دارد، ترک می کند و کسی که در دین از هیچ گناهی پاک ندارد، فرصت را از دست نداده و در هر کاری به مکر و خدعه دست یازد. (2)»

«سوگند به خدا! معاویه از من زیرک تر نیست؛ ولیکن او عهدشکنی و خیانت کرده، معصیت و نافرمانی کند و اگر خدعه و عهدشکنی نکوهیده نبود، من زیرک ترین مردم بودم؛ ولی هر خدعه و عهدشکنی و بى وفایی گناه است و هر گناهی، نافرمانی است و روز قیامت برای هر عهدشکنی، پرچم و نشانه اى است که به آن شناخته می شود. (3)»

در نقطه ی مقابل فرموده ی امام على (عليه السلام)، گفته ی نیکولو ماکیاولی (۱۴۹۶-۱۵۲۷م) قرار دارد، او می گوید:

همگان بر این نکته واقفند که صفاتی مانند وفاداری، حفظ حرمت و قول، درستی رفتار و نیالودگی به نیرنگ، تا چه پایه در شهریار پسندیده است؛ اما از آن طرف، در مقابل حوادثی که در عصر ما اتفاق افتاده است، خود به چشم می بینیم که شهریارانی که زیاد پای بند حفظ قول خود نبوده اند؛ ولی در مقابل، رموز غلبه بر دیگران را به کمک حيله و نیرنگ، خوب می دانسته اند، کارهای بزرگ انجام داده اند و وضعشان در آخر کار، خیلی بهتر از آن کسانی بوده است که در معامله با دیگران، صداقت و درستی به خرج داده اند. پس بگذارید همه این را بدانند که برای رسیدن به هدف از دو راه می توان رفت؛ یکی از راه قانون و دیگری از راه زور. از این دو راه، اولی شایسته ی انسان ها و دومی شایسته ی حیوان هاست؛ ولی از آنجا که طریقه ی اول، غالباً بى تأثیر است، تشبّث به طریقه

ی دوم ضرورت پیدا می کند؛ بنابراین شه‌ریار لازم است که طریقه ی استعمال هر دوی این شیوه ها را خوب بداند و موقع را برای به کار بردن هر کدام نیک بسنجد (4) .

ابن ابی الحدید در توضیح فرموده ی امام علی (علیه السلام) می گوید: سیاست مدار نمی تواند از عهده ی سیاستی رسا و کارگشا برآید، جز هنگامی که تنها به نظر خویش و به آنچه که مصلحت ملک و هموار شدن کار و استوارسازی پایه ی حکومتش در آن باشد، عمل کند؛ چه موافق شریعت باشد، چه نباشد و هر وقت در سیاست و تدبیر به مقتضای این نکند، بعید است که کار او نظام یابد، یا وضع او استوار گردد و امیرالمؤمنین (علیه السلام)، پای بند قیود شریعت بود، خود را تنها پیرو آن می دانست و آن دسته از آرای جنگی و کید و تدبیر را که موافق شرع نبود، کنار می گذاشت، هر چند مایه ی اصلاح کار و ثبات امر او بود. بنابراین قاعده ی او در خلافت، قاعده ی دیگرانی نبود که چنین التزامی نداشتند (5) .

یکی از بارزترین مشخصه های حکومت علوی در نگاه هر ناظری که تنها مروری کوتاه بر تاریخ آن داشته باشد، اصولگرایی، راست مداری و درست کرداری امیرمؤمنان (علیه السلام) در دست یابی به اهداف است. یکی از عمده ترین؛ بلکه اصلی ترین مشکل حکومت علوی، چالش با نظریه ی پذیرفته شده و پُر طرفداری بود که حدود نه قرن بعد، در « ایتالیا » توسط نیکولو ماکیاولی در قالب قاعده ی حکومت ارائه شد و نگاه اندیشه گران سیاسی را به خود معطوف داشت و در « اروپا » نسخه ی بالینی سیاست مدارانی شد که بیش از هر چیز به دوام سلطه و ثبات حکومت و گسترش حوزه ی نفوذ و قدرت خود اهتمام داشتند و این پرسش بیش از پیش رواج گرفت که آیا به راستی هدف، وسیله را توجیه می کند؟!

به یقین، اصلی ترین شاخصه ی ساختاری و عمل کردی حکومت علوی پس از اصل خاستگاه و جایگاهش که آن را از حکومت های دیگر متمایز می سازد، ویژگی اصولگرایی این حکومت می باشد و به گزافه نیست، اگر آن همه ناملایمات و دشواری هایی را که در دوران سی سال پس از رحلت پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، به ویژه چند سال حکومت خود حضرت (علیه السلام)، متوجه وی شد، برخاسته از همین ویژگی و در چالش با قاعده ای در حکومت بشماریم که بعدها نام ماکیاولیسم به خود گرفت و به صورت یک مکتب سیاسی تدوین شد و دست مایه ی قدرت مدارانی چون آدولف هیتلر گشت که به قول خودش، آن را همیشه کنار بستر خود نگه می داشته تا همیشه منبع الهامات وی باشد (6) .

ماکیاولی، بعدها توسط سران مسیحیت، سخت نکوهش شد و کسانی چون پاپ پل چهارم، او را نویسنده ای ناپاک و تب‌ه‌کار خواندند یا همانند کاردینال رجینالدیل، کتاب او را دست نوشته ی شیطان نامیدند؛ (۷) اما همه می دانند که آنچه در میان نوع سیاست مداران حرفه ای و در دستگاه های نظام های سلطه طلب، امری پذیرفته شده به شمار می رود، همان است که ماکیاولی با شجاعت در قالب پندنامه ای مدلل به شرح آن در کتاب « شه‌ریار » خود پرداخت. آیا از دغل بازانی چون عمروعاص که در زیر برق شمشیر علی (علیه السلام) و برای نجات جان خویش، حیا و شرم آن امام بزرگ را به کمک می طلبد و عورت خویش را برملا می سازد، جای تعجب است که در عین بی ایمانی خود، تهی مغزی و جهالت جمعی از سپاهیان علی (علیه السلام) را به خدمت خویش گیرد و قرآن ها را بر نیزه کند و با نیرنگ تمام، خود را در زیر علم « قرآن »، جای زند و قرآن ناطق را به سوی قرآن فرا

خواند! آیا از معاویه فریبکاری به دور است که لباس خونین و انگشت بریده ی عثمان را بر منبر شام بیاویزد و علی (علیه السلام) را قاتل خلیفه ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) معرفی کند و شامیان را به سوگواری و ضجه زدن بر قتل عثمان وادارد! آیا برای اینان می توان تصویری به جز آنچه در رساله ی شهریار ماکیاولی آمده است، ترسیم کرد. مقایسه ی سخن ماکیاولی با فرازی که از سخنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمد و سپس تحلیلی که شارح معتزلی « نهج البلاغه » در تبیین شاخصه ی اصولگرایی در حکومت علوی و وجه تمایز آن ارائه کرده، به خوبی می تواند دورنمای بحثی مبسوط باشد که اینک چاره ای جز گذر اجمالی از آن وجود ندارد. در نگاه ما یکی از ضروری ترین مباحث، توجه به این ویژگی حکومت علوی، به معنای وسیع آن است و البته انگیزه ی مباحثی از این دست، تنها تبیین تاریخی حکومت علوی با هدف تحلیل مقطعی از تاریخ و دفاع از شیوه و قاعده ی حکومت علوی نیست؛ هر چند که این نیز در جای خود لازم و دارای ارزش است. پرسش اصلی و کلی چنین مبحثی، همان سؤال همیشگی است که آیا هدف، وسیله را توجیه می کند؟ یا آنچه ملاک پیروزی و موفقیت است، تنها دست یابی به اهداف است یا ابزار و راه های دست یابی نیز در ارزیابی و ارزش گذاری آن، شرط است و اساساً در منطق علوی، حتی موضوعی چون حفظ اساس حکومت و تقویت آن نیز، مانع نمی شود که این مهم، تنها در چارچوب اصول انسانی و ارزشی و در دایره ی پذیرفته شده شرع انجام پذیرد و جز این هرچه باشد، شکست تلقی شود، هر چند به هدف ظاهری خویش رسیده باشد. بر این اساس، حکومت علوی همواره پیروز است و سیاست اموی، شکست خورده است؛ حتی اگر همه لب به ستایش آن بکشایند. تردیدی نیست که در منطق علی (علیه السلام) آنچه به حکومت، ارزش و حتی مشروعیت می دهد، تنها اهداف والا و متعالی آن نیست، ابزار دست یابی به آن نیز، ملاک عمده ای در ارزش گذاری و مشروعیت بخشی به اقدامات آن است. در منطق علوی، همه ی حقیقت و تمام مصلحت در اصل حکومت و تحکیم آن، جای می گیرد و در دست یابی به قدرت ختم نمی شود، حکومت و قدرت، ابزاری در خدمت به عدالت و ارزش های والای اسلامی و انسانی است، از این رو اگر بقا یا قدرت آن به بهای پایمال شدن عدالت و ارزش هایی که خاستگاه حکومت است، باشد، فلسفه ی وجودی خود را از دست می دهد، چه اینکه اگر تحقق آن به بهای نادیده گرفتن اصول و آمیختن آن به بدعت گذاری و سیاست بازی و فاصله گرفتن از ارزش های انسانی و باورهای دینی باشد، از پاره کفشی نیز بی ارزش تر (۸) و از آب دماغ یک بز نیز پست تر (۹) و از روده ی خوکی در دست انسان جذامی پایین تر است (۱۰). بارها این سخن را خوانده ایم که امیرالمؤمنین (علیه السلام) مردن از غصه ربودن خلخال از پای زنی ذمی، توسط سپاهیان متجاوز معاویه را جای سرزنش نمی داند؛ بلکه سزاوار شمارد. (۱۱) اما در تاریخ نخوانده ایم که حضرت به خاطر از دست دادن خلافت، خود یا دیگران را از غصه، سزاوار مردن بدانند! در منطق حکومت علوی، ستم و حق کشی هیچ گاه نمی تواند راه دست یابی به عدالت و حقوق مردم باشد: «فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي الْجَوْرِ عَوْضٌ مِنَ الْعَدْلِ (۱۲) مَا ظَفَرٌ مِنَ الْأَثَمِ وَالْغَالِبُ بِالْشَّرِّ مَغْلُوبٌ (۱۳)؛ و آن کسی که با گناه پیروز می شود، پیروز نیست و آن کس که با شرارت غلبه می یابد، مغلوب است.» علی (علیه السلام) برخاسته از منطق الهی انسانی خود، به خدا سوگند می خورد که: «اگر شب را بر خار سر تیز بیدار بگذرانم، یا دست و پا بسته در غل و زنجیر کشیده شوم، دوست داشتنی تر از

این است که به دیدار خدا و پیامبرش در روز قیامت بروم؛ در حالی که به برخی از بندگان ستم کرده باشم و چیزی از مال دنیا را به ناحق برده باشم. (14) »

و این به مقتضای اصولگرایی حکومت علوی است که تنها در چارچوب شریعت و پای بندی به ارزش های دینی، به اصلاح کج خلقی خلق و بدرفتاری مردم و وادار کردن به اطاعت و بازداشتن از سرکشی و نافرمانی می پردازد و نوع تربیت جامعه نیز همان را می طلبد؛ اما اصولی که حکومت علوی به آن پای بند است، چنین مجالی به او نمی دهد، این بود که بارها می فرمود:

«به آنچه شما را اصلاح می کند و کجیتان را راست می گرداند آگاهم؛ اما اصلاح شما را به بهای تباهی خویش قبول ندارم» (15)

به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفتند: مردم کوفه را جز شمشیر اصلاح نمی کند. فرمود: «اگر آنان را جز تباه ساختن من، اصلاح نمی کند، پس خدا آنان را اصلاح نکند» (16) !

این در حالی بود که حکومت علوی و شخص امیرالمؤمنین (علیه السلام) به شرحی که از زبان حضرت گذشت، در فضا و شرایطی قرار داشت که سیاست بازی، نیرنگ سازی و فریب کاری در حکومت بر مردم امری پذیرفته شده و به عنوان کاردانی و زیرکی به شمار می رفت و طبعاً چنین رفتاری با اقبال عمومی مواجه می گشت. در این فرصت، افزون بر آنچه گذشت، به اختصار برخی نکات و ویژگی های اصولگرایی حکومت علوی بازگو می شود تا نمایی کلی از چالش آن بزرگوار با ماکیاولیسم اموی و تقابل وی با رواداری هر کاری برای دستیابی به قدرت و توسل به هر شیوه ای برای حفظ و توسعه و تقویت آن، پیش روی دیدگان نافذ و وجدان های اصولگرا و آرمان طلب قرار گیرد.

شفافیت سیاست علوی

از روشن ترین مشخصه های اصولگرایی علوی، شفافیت و صراحت در بیان مواضع و بی پرده سخن گفتن از سیاست و مشی خود با مردم است؛ هم در آغاز خلافت و پیش از پذیرفتن خواست مردم و هم در ادامه ی آن. علی (علیه السلام) به صداقت و صراحت تمام، دیدگاه حکومتی و شیوه ی عملی خویش را با مردم و همه ی مخاطبان خود، در میان می گذاشت. همان را که اعتقاد داشت و خود را به آن ملتزم می دانست، بیان می کرد، همان بود که بیان می کرد در خلوت و جلوت، یک چیز می گفت و از مجامله گویی، دو دوزه بازی و فریب دادن مردم به شدت پرهیز می کرد و یاران خوی شرا بدان فرا می خواند. برای سوار شدن بر مرکب قدرت، خود را مجاز نمی دانست که به خوش آمد این و آن سخن گوید یا خارج از اعتقادات و اصول خود، شرطی را بپذیرد. عمر در جریان شورای شش نفره ای که برای تعیین خلیفه ی پس از خود قرار دارد، این حق را برای عبدالرحمن بن عوف که خود یکی از اعضای شورا بود، قائل شد که در صورت تساوی آراء، خلیفه را او انتخاب کند. عملاً نیز چنین شد. وقتی علی (علیه السلام) با پیشنهاد مکرر عبدالرحمن مواجه شد که اگر وی بپذیرد به کتاب خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و سیره ی شیخین عمل کند، با او بیعت خواهد کرد و در نتیجه به خلافت خواهد رسید، حضرت شرط آخر را نپذیرفت و فرمود کتاب خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

نیاز به روش و سیره ی دیگران ندارد و بدین طریق، حدود ۱۲ سال دیگر از خلافت و قدرت دور ماند. (۱۷) وقتی نیز پس از کشته شدن عثمان، مردم برای بیعت به سراغ وی آمدند، به دلایلی از پذیرش حکومت که حقّ مسلم او بود، سر باز زد؛ از جمله با صراحت تمام اعلام کرد: «آگاه باشید که اگر من خواسته ی شما را اجابت کنم (و خلافت را بپذیرم) آن گونه که خود می دانم، شما را رهبری خواهم کرد و به گفته ی این و سرزنش آن گوش نخواهم کرد.» (18)

از این رو پس از آن، کسی علی (علیه السلام) را سرزنش نکند که چرا به روش گذشتگان عمل نمی کند و چرا به گفته ی ما که همواره طرف مشورت حاکمان قرار می گرفته ایم یا خودشایستگی عهده داری حکومت را داریم، گوش فرا نمی دهد و کسی خود را بستانکار حکومت علوی نداند که قرار بود به روش این یا آن و به خواست فلان جریان اجتماعی عمل کند. اگر این روش در منطق علی (علیه السلام) راه داشت، در جریان همان شورای شش نفره به قدرت رسیده بود. امام (علیه السلام) پس از پذیرش خلافت، در نخستین سخنرانی خود در مسجد «مدینه» نیز همین شفافیت مواضع و روشی برنامه را دنبال کرد و از جمله، قاطعانه درباره ی خطّ اصلی حکومت خود؛ یعنی عدالت گستری، ستم ستیزی و شایسته سالاری سخن گفت و اعلام کرد که: «وضعیت موجود را زیر و رو خواهد کرد و عقب افتادگان شایسته را پیش خواهد انداخت و پیش افتادگان بی لیاقت را عقب خواهد زد (۱۹) و اموال به یغما رفته را حتی اگر در کابین زنان باشد و بهای کنیزان شده باشد، باز خواهد گرداند؛ زیرا در عدالت گشایشی است و کسی که عدالت بر او تنگی کند، ستم بر او تنگ تر خواهد آمد.» (۲۰)

علی (علیه السلام) مسائل حکومت را که در واقع مسائل خود مردم بود، با آنان بی کم و کاست در میان می گذاشت و هیچ امری از ناگفته های سیاست و مدیریت جامعه را از مردم خود پنهان نمی کرد، جز آنچه به امر جنگ برمی گشت که طبعاً برای جلوگیری از سوءاستفاده ی دشمن و امری پذیرفته شده بود. خلاصه سخن آنکه علی (علیه السلام) در حکومت خود، سیاستی روشن و مواضعی شفاف است. اصول و برنامه های خود را به صراحت ابراز می داشت. نه برای خوشامد این شخص و آن جریان، چیزی برخلاف اصول و باورهای خود بر زبان می آورد و نه از بازگویی آن به قصد موجه ماندن، شانه خالی می کرد. نه در مقابل زیاده طلبان پیمان شکنی چون طلحه و زبیر و طاغیان فاسقی چون معاویه ساکت می نشست و نه در جلب رضایت متحجران کج اندیش و پر مدّعیایی چون خوارج که حتی علی (علیه السلام) را نیز به مسلمانی قبول نداشتند، سخن می گفت. در مقابل این سبک سران که همه را به بی ایمانی و کفر متهم ساختند و به خاطر پذیرش حکمیت توسط حضرت (علیه السلام) همه ی مردم را گمراه و کافر شمرده و از پذیرش آن سر باز زدند، به صراحت و قاطعیت تمام فرمود: «هان! هر کس به این شعار فراخواند، او را بکشید، هر چند زیر عمامه من باشد.» (21)

در نگاه سیاست بازان حرفه ای و از منظر منطق ماکیاولیستی، توسل به دروغ، عهدشکنی و حيله بازی، لازمه ی دست یابی به اهداف و نفوذ قدرت و کامیابی سیاسی است. اوصافی چون وفای به عهد، صداقت، دینداری و شفافیت، در جای خود می تواند ارزش به شمار آید، اما در نگاه ماکیاولی و از منظر منطق اموی، امر حکومت و قدرت و حاکمیت بر مردم به عوامل و عناصر دیگری نیز نیاز دارد که بی آن، امور سامان نخواهد یافت و اوضاع بر وفق مراد حاکمان در نخواهد آمد. امر حکومت، تنها با قدرت و قاطعیت و قانون مداری سامان نخواهد گرفت، در کنار صولت

شیر، به حيله گری روباه نیاز است. ماکیاولی در رساله ی « شهریار » به دنبال پندی که در آغاز، آن را بازگو کردیم، اضافه می کند،
 از این رو شهریار که نیازمند اتخاذ روش عاقلانه ی حکومت است بایستی که هم شیر باشد و هم روباه؛ زیرا شیر نمی تواند خود را از دامی که بر سر راهش نهند، حفظ کند و روباه نیز یارای دفاع از جاننش را در مقابل گرگان ندارد؛ بنابراین شهریار باید روباه باشد تا دام را بشناسد و شیر باشد تا با گرگان مصاف کند (22) .
 علی (علیه السلام) خود و حکومت خود را منزّه از چنین دغل کاری های سیاسی می داند و هیچ توجیهی نمی تواند وی را قانع سازد که از اصول ارزشی و چارچوب مقرر شریعت، برای حفظ و تقویت حاکمیت خویش فاصله گیرد؛ حتی اگر متهم به ضعف یا بی سیاستی شود؛ در حالی که تربیت جامعه به گونه ای بوده که بیشتر مردم چنین روشی را می پذیرفتند و حتی به وی نیز آن را توصیه می کردند. این روش سیاست مداری علی (علیه السلام) بود (۲۳). راهش پر رهرو باد!

پی نوشت ها:

۱. منبع: بانک/اطلاعات مقالات اسلامی.
۲. نهج البلاغه، صبحی صالح، خ ۴۱، ص ۸۳.
۳. نهج البلاغه، خ ۲۰۰، ص ۳۱۸.
۴. مایکل ب، فاستر، خداوندان اندیشه ی سیاسی، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، ج ۱، ص ۴۷۱.
۵. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۲۱۲.
۶. غلامرضا علی بابایی، فرهنگ علوم سیاسی.
۷. نک: ژان ژاک شوالیه، آثار بزرگ سیاسی از ماکیاولی تا هیتلر، ترجمه لیلا سازگار، صص ۳۶ و ۳۷.
۸. نک: نهج البلاغه، خ ۳۳، ص ۷۶.
۹. نک: همان، خ ۳، ص ۵۰.
۱۰. «والله لدنیاکم هذه اهون فی عینی من عراق خنزیر فی ید مجذوم» همان، حکمت ۲۳۶، ص ۵۱۰.
۱۱. نک: همان، خ ۲۷، ص ۷۰.
۱۲. همان، نامه ی ۵۹، ص ۴۴۹.
۱۳. همان، حکمت ۳۲۷، ص ۵۳۳.
۱۴. همان، خ ۲۲۴، ص ۳۴۶.
۱۵. همان، خ ۶۹، ص ۹۹.
۱۶. قیل لامیر المؤمنین (علیه السلام): انّ اهل الکوفه لا یصلحهم الا السیف، فقال (علیه السلام): ان لم یصلحهم الا اف مادی فلا اصلحهم الله. غرر الحکم و درر الکلم.
۱۷. ان کتاب الله و سنّه نبیه لا یحتاج معهما الی اجیری احد « تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۲.
۱۸. نهج البلاغه، خ ۹۲، ص ۱۳۶.

۱۹. همان، خ ۱۶، ص ۵۷.
۲۰. همان، خ ۱۵، ص ۵۷.
۲۱. همان، خ ۱۲۷، ص ۱۸۵.
۲۲. ت. جونز، خداوندان اندیشه ی سیاسی، ترجمه ی علی رامین، ج ۲، ص ۴۶.
۲۳. همان، ص ۴۷.

منبع

مقاله:

شفیعی سروسستانی، اسماعیل، (۱۳۸۹)، جاهلیت مدرن در رویارویی با امام زمان (علیه السلام)، تهران: نشر موعود
عصر (عج الله تعالی فرجه الشریف)، چاپ سوم